

«مسئله نسوان» ایرانی در منظر مطبوعات فارسی زبان مصر

مسعود کوهستانی نژاد

دیرگاهی است که «زنان» یا «نسوان» و پیشرفتهای فرهنگی، اجتماعی آنان در جامعه، طی دو قرن اخیر، موضوع تحقیقات، پژوهش‌ها و رساله‌های علمی متعددی قرار گرفته‌اند. طی یک قرن اخیر ده‌ها انجمن و جمعیت با سرلوحه قراردادن موضوع «زنان» به فعالیت پرداختند.

صرف‌نظر از نتایج حاصله، اهمیت موضوع و جایگاه آن در توسعه زیربنایی و بستری یک اجتماع، سبب ادامه تحقیقات و پژوهش‌ها و فعالیت‌های دیگر در این زمینه می‌شود.

موضوع زنان و یا به سیاق یک قرن پیش «نسوان» از اواسط دوره ناصرالدین شاه به بعد، توجه جدی آشنایان به فرهنگ و تمدن جدید را به خود جلب کرد؛ بدیهی است که این موضوع، آن‌چنان که در صفحات بعدی همین مقاله مشاهده می‌شود به معنای این نیست که تا قبل از آن «زنان» در جامعه ایرانی و یا دیگر جوامع بشری فاقد حقوق یا جایگاه بودند، بلکه موضوع نگرش قرن هجدهم و نوزدهم اروپایی به مقوله زنان است. همانند دیگر دیدگاه‌ها و نظریات انسانی، نگرش فوق نیز محصول یک حرکت همه‌جانبه



فرهنگی و علمی بوده و دارای وجوه مثبت و منفی می‌باشد. لیکن در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، درخشندگی فوق‌العاده نگرش جدید اروپایی (به کلیه موضوعات و مسایل بشری و از جمله مقوله زنان) به گونه‌ای بود که سبب بروز عکس‌العمل‌های گوناگونی از سوی متفکران، اندیشمندان، فعالان عرصه فرهنگی و در جوامع دیگر شد. ایران، متفکرین و فرهنگیان ایرانی نیز (در داخل و یا خارج از کشور) کماکان در جریان تحولات ناشی از پررنگ شدن اندیشه‌های جدید قرار داشتند. از جمله آنان مدیریت و دست‌اندرکاران مطبوعات فارسی زبان چاپ شده در مصر بودند. به دلیل نزدیکی و مجاورت با اروپا و نیز مشاهدات و تجربیات شخصی اغلب مدیران آن دسته جراید از تحولات فرهنگی و اجتماعی در اروپا، مباحث مربوط به زنان و نسوان که در مطبوعات فارسی زبان مصر طرح شدند، نسبت به جامعه فرهنگ ایرانی در آن روزگار، که قلمرو فرهنگی وسیعی را شامل می‌شد، در مقامی پیشرو قرار داشتند. در این میان وجود شخص **علی محمد خان کاشانی**، مدیر هفته‌نامه‌های **ثریا** و **پرورش**، و نظرات و اندیشه‌های او، کمک بزرگی به طرح مباحث مربوط به زنان ایرانی در مطبوعات فارسی زبان مصر کرد. در سرتاسر دوره قبل از مشروطه هیچ یک از مدیران و دست‌اندرکاران جراید ایرانی، به اندازه **علی محمد خان کاشانی** به موضوع زنان و نسوان، اهتمام و توجه نشان نداد. اهمیت این موضوع نزد کاشانی به اندازه‌ای بود که اولین قسمت از سلسله مقالات «**مصاحبه**» که نویسنده آن به طور یقین **علی محمد خان کاشانی** مدیر هفته‌نامه **ثریا** و سپس هفته‌نامه «**پرورش**» بود، با بحث پیرامون وضعیت زنان در ایران آغاز می‌شود. در اولین سطرهای نخستین مقاله از آن مقاله‌ها می‌خوانیم:

«در خلال این اسبوع با یکی از دوستان ملاقات شد، گفت دیشب پس از فراغت، به خیال استراحت در جامه خواب با دلی سوخته و کباب، شتاب کردم [. . .] متفکر بودم با این همه رنجوری و عذاب چگونه از این گرداب اضطراب خلاصی یابیم و خاطر آزرده را از هجوم خیال برهانم تا لختی راحت کند و از رنج بیاساید. نزدیک پایین [تخت خواب] که مشرف به زمین بود کتابی به نظر آمد. گفتم شاید مطالعه این کتاب خواب آورد و تن از مشقت دنیا بیاراید و خاطر نیز زحمت خیال، ساعتی آسایش کند. به این امدر کتاب را برداشتم و بی اختیار از میان گشودم، دیدم به خط یکی از زنان اروپا است و برای آوردن





خواب مطلوب و مرغوب سطری از وی خواندم؛ دیدم از شعرا و فصحای عجم می‌نگارد و اسامی ادبای ایرانی را می‌شمارد. چون اسم ناموران وطن را در آن مشاهده کردم، میل به مطالعه آن زیاد شد و اشتیاقم به ملاحظه آن افزوده در ضمن مطالعه، به جمله‌ای رسیدم که تمام ناخوانده، دستم از شدت یأس و ناامیدی به لرزه افتاد که گفتمی دست بخیل است در هنگام اعطای مال یا عکس ماه است در آب متلاطم زلال، چندان پریشان شدم که گویا اهریمن روانم ببرد و تنم به دوزخ سپرد. این یک به حال خویش گریان و آن یک عمر در آتش بریان. سطور چند که خوانده بودم چون اعلان ضیاء الکتریان دم به دم خاموش و روشن و از ملاحظه با آن، دریای آتش دلم گاه خاموش و گاه مشتعل.

[...] شخص اروپاوی در کتاب خود گوید: قبل از فتنه چنگیز و مغول، فصحای عرب و عجم و دبیران و مشیایان صاحب قلم، از خاک پاک ایران برخوردار بودند. من جمله یکی از مزایای این قوم نجیب و فضیلت این ملت شریف قبل از استیلای مغول، این بود که نسوان مانند حالت امروز ما، با رجال در عالم ادبیات شرکت داشتند و اشعار شاعرات و تحریر محقرات ایشان زیور و زینت مجالس و محافل بزرگان و دانشمندان بود و از هر یک دیوان‌های معتبر به یادگار مانده و جواهر بحر افکارشان، جوهریان بازار ادبیات را سرمایه‌ای گرانبها. از جمله آثاری که در ایران در فتنه چنگیزخان محو و نابود گردید و فقدان آن شایان تأسف و تأثر است. همانا تالیفات تصنیفات و اشعار و آثار شاعرات و محقرات و نسوان دانشمندان آن عصر ایران بوده چند شعری که از مهستی و شاه جهان و یکی دو نفر از خانواده‌های ملوک در تذکره‌ها به یادگار مانده، معلوم می‌شود که گویندگان آن‌ها، عالمه و شاعره بوده‌اند و در شعر گویی و سخن شناسی صاحب ذوق سلیم و طبع..... و مالک افکار عالیه و خیالات بلند شاعرانه.

ولی در این دوره نظر به دقت کاملی که هنگام سیاحت خویش در ایران کردم، حالتی غریب مشاهده شد. نه تنها جماعت نسوان از عالم ادبیات محرومند، بلکه از هر جهت صرف معدومند. بر نسوان ایران امروز، اطلاق انسان نتوان کرد! چه آنچه شئون انسانیت است از ایشان سلب شده و مانند حیوانات، جز خوردن و خفتن و زایدن هنری از ایشان مشهود نیست. رجال به چشم حقارت در ایشان نگرند و ایشان را کالمعدوم شمارند. چنان‌که در میان نسوان ما بی‌سوادی عیب است و دختر بی‌سواد را



کسی خواستار نباشد و در انظار حقیر نماید؛ همین طور در میانه نسوان ایران، با سوادى را عیب دانند و دختر با سواد مطلوب و مرغوب نیست و کسی میل ازدواج به آن، ندارد، مجالس به علت این عیب، خجّل و شرمنده باشد و...

چون تا این محل نوشته شد، سخن مقطوع داشت و ساعتى خموش نشست و بعد سربر آورد و گفت: اوخ... بعضى از جهال در لباس علم گویند تربیت و تعلیم نسوان در شرع شریف جایز نباشد و با مسلمانی راست نیابد و اگر در مدارس، دخترها مانند پسرها علم فراگیرند و آموزند بر ارکان... خلل افتد و ناموسشان پایمال گردد وزن را انسان شمردن و وی را دارای هوش و استعداد دانستن خطاست، دیگر اگر نسوان کتابت کردن بدانند، شیطان زود بر عقل ایشان دست یابد، که زن ناقص عقل است، و زود وسوسه ابلیس در وی تاثیر کند و آنچه آموخته در غیر موقع استعمال نماید.

انصاف را مگر قبل از چنگیز در ایران مردم به روش اسلام نمی زیسته اند و آداب دین احمدی منظور نمی شد که این گونه شاعره در میان ایشان موجود بود؟ مدارس مخصوص از برای تعلیم بنات داشتند و از هر گونه صنایع و علوم ایشان را محروم نمی گذاشتند. حرفش را بریده و گفتم: این همه التهاب و جزع و فزع و دلسوزی برای همین مسئله بود؟ مگر قبل از چنگیز، رجال ایران از زیور علم و کمال، عاری بودند، و دانش و علم خاص نسوان بود؟

گفت: سبحان الله این چه سوالی است؟ نسوان از پرتو علوم رجال، علم و هنر می آموختند و اگر ایشان از علم و دانش بی بهره می بودند چطور نسوان را این مزیت و فضیلت دست می داد؟ چه اگر انسان را به دو جزء متساوی قسمت کنیم یک جز آن رجال و جز ثانی نسوان باشند و اگر بنات از شئون انسانیت محروم مانند، یک جزو ناقص و هیئت جامعه انسانیت تمام نباشد و محال است ملتی به منتهی درجه ترقی رسند جز آن که نسوان، در عالم ادبیات که اس و اساس ترقی است، شرکت داشته باشند بلکه در عالم معنی و مراتب باطن نیز، هم سنگ و هم قدمند.

گفتم: این قدر تعلق و اضطراب نکن و سوداوی مزاج نباش. آنچه از پیشینیان گفتی، سر مویی خطا نرفتی ولی مگر نمی دانی [..] وجود علم در ایران کیمیا شد. [..] سبحان الله چطور در میانه چنین قومی نسوان در عالم ادبیات شرکت داشته باشند؟ اول وجود



ادبیات را در میانه ما ثابت کنید و بعد نسوان را در آن سهیم قرار دهید. اول شئونات انسانیت را در مردان مقرر کنید آن وقت زنها را از وجود آن محروم کنید. بلی با وجود معارف، زن و مرد باید در آن شریک باشند ولی در معدوم ناچار صحت موهوم باشد و این غصه و انده را باید به حال هر دو خورد.

گفت: [. . .] ولی هنوز ایران از وجود مردان کمال خالی نیست ولی در میانه نسوان ما، وجود کمال و سواد، حکم کیمیا و سیمرغ را پیدا کرده و اثری از آن پدیدار نیست. ملت ما دختران خویش را علم و ادب نیاموزند و از عالم ادبیات محروم دارند. مگر نه این نوع هیکل از جنس انسان و ودیعه رحمت یزدان است و چون جزو ضعیف شد نباید حرمت مقام آن منظور شود و پاس حقوق حقانیه او ملحوظ افتد؟ مگر نه پیغمبر فرمود طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة؟ و این مقام را خاص رجال نشمرد بلکه نسوان را نیز در آن سهیم قرارداد؟

گفتم: عجب! اگر کتاب خدا و احکام حضرت خاتم [ص] قرآن است، موافق کدام شروط آن رفتار می‌کنیم که اطلاق مسلمان بر ما شود؟ [. . .]

گفت: اولاً بگو چرا نسوان باید در عالم ادبیات با رجال شرکت داشته باشند؟

[. . .] اگر زن از روی طبیعت نقشه مقابل مرد نبود فرستادگان خداوند که عقل کل‌اند در هر جا به علم رجال اکتفا می‌کردند و حال آن‌که چه در تورات و چه در انجیل و چه در کتاب محکم کریم، آن‌چه او امر و نواهی صادر شده شامل حال هر دو است و اسامی این دو در هر جا مرادف شمرده شود، مسلم و مسلمة و مومن و مومنه، فاجر و فاجره و ظالم و ظالمة.

گذشته از کلمات انبیاء و حکما حکم طبیعت و امر خلقت، هر دو در عالم حیات با هم شریکند و پاس نیست جز در مقام وصول و وجوب و جزئی در محل ایصال و ایجاب واقع شود، زیرا حکم طبیعت بر این است و در موردی فاعل را بر مفعول مزیت و جایی مفعول را بر فاعل سبقت باشد. فعل از ظالم صادر شود و به مظلوم اصابت کند و از قاتل سرزند و به مقتول رسد. بلا شبهه در این دو فعل و نظایر آن، شرافت از فاعل سلب شده و با مفعول پیوسته است و چه بسا مواردی که در شرافت و افتخار در مفعول است و در فاعل عظمتی نیست، فرضاً، مقصود مطلوب، منظور محبوب مسجود و نظایرها از القابی



که خاص خداوند باری است، مقصود نه تفضیل مفعول بر فاعل است بلکه فرض بر این است که در کلیه مراتب به حکم سلطان خرد و اوامر شرع و عرف، مقدم نباشد و هر یک را خالق، وظیفه‌ای به فراخور حال خویش مقرر فرموده که از دیگری نیاید و اگر رجال عضوی کامل و مقتدر بودند، نباید در خلقت محتاج به نسوان باشند. یعنی خویش بزیاند و خویش بزرگ کنند و خویش مرضع باشند و خویش دایه. اما بر حسب استعداد طبیعی هیچ دلیلی در دست نیست که درجه استعداد زن از مرد چه در عالم ادبیات و چه در عالم سیاسی و علمی و بلکه علم کشف و مواجهه، کمتر از مرد باشد. نسوان انگلیسی در علوم تاریخ و علوم فلسفه و ادبیات، غالب بر رجال، سبقت دارند و هزارها شاعر و محرر دوره «میس الیس» بودند و هیچ یک را آن قدرت قلم نبود و اگر به تاریخ آمریکا و وضع حالیه آن مشاهده کنیم، خواهیم دید که زنان در کلیه امور با رجال شرکت دارند و علت ترقی فوق‌العاده آن «کشور» نیز همین است که عضوی از خلقت و طبیعت را معیوب نکرده‌اند بلکه در امور خیلی دهشت انگیز که فی الواقع خلاف انصاف می‌نماید، نسوان شرکت دارند. یکی از آن شرکت در حرب است و الان صاحب منصب ممتحن از طبقه نسوان در اردوی آمریکا بسیار است و روز به روز زیاد شود.

موسس جمعیت شرح اسلام که امروزه در میان دول صحبت در کنفرانس اوست، شعران شدند و اگر اندکی تامل کنیم خواهیم دید که در صدد چه خدمت بزرگی به عالم انسانیت افتاده‌اند و ناچار روزی از قوه به فعل آیند.»

«باری گفتمش ای دوست عزیز، بیش از این بیهوده مستیز و آبروی ما نریز. از تربیت نسوان چه خواهی و از علم آموزی ایشان چه مقصود داری؟ مردان را به علم تشویق کن و نسوان را به عصمت ترغیب که این یک به صواب نزدیک باشد و آن یک به انصاف حقیق. فرض کنیم نسوان ما علم آموختند و خانم‌های ما هنر آموختند، ملت ما را چه نفعی رسد و ابنای وطن را چه فایده حاصل گردد؟

از این سخنان برآشت و با درستی و خشونت همی گفت: سبحان الله، سرآمد بدبختی‌ها و سخت‌ترین سختی‌ها این است که قومی از خویش مایوس گردند و با بدبختی مانوس شوند. در جواب فصایح نغز، سخنانی بی مغز گویند و در مقابل مواعظ جمیل، بیانی علیل ایراد فرمایند. عجب است که بر شما اعیان، دلیل و برهان خواهی و



ثمره تربیت و تعلیم نسوان پرسی و فواید آن که ملت را از حد شمار فزون است، ندانی، انسان بی تربیت چون شجر بی ثمر است و نادان جاهل، حیوان بی عقل و بصر، جنس بشر عموماً و نسوان خصوصاً تا علم فرا نگیرند و دانش نپذیرند، اطلاق انسان به ایشان نشود. طفل رضیع خورد سال در بغل و کنار مادر نادانی بی هنر و بی کمال همه خوی بهایم آموزد و چهره به حیوانیت، یعنی نادانی برافروزد. در دوره اول حیات که نهال وجودش قابل هرگونه تربیت و پرورش باشد، به بی تربیتی گراید و همه آثار پستی نماید. آسمان طبیعتش تاریک و به در استعداد عزیزش چون هلال باریک شود.

انصاف را طفل بیچاره که وجودش به استعداد طبیعی آراسته و از هر جهت پیراسته، از مادر نادان جز ضرر و زیان چه رسد و جز گرفتاری به عوامل موهومات چه نفعی عاید گردد. هنوز فراموش نکنم و از یاد ندهم که یکی از دوستان می گفت بس که در کودکی مادر ودایه‌ام مرا به خیالات موهوم از قبیل دیو و عفريت و اهریمن و پری و هیولای هولناک خیالی ترسانده‌اند، بنیه‌ام از دست برفت و سینه‌ام مخزن موهومات شد. تنها در شب به راهی عبور نکنم مبادا گرفتار چنگ دیو شوم و در چاه، سنگ نیاندازم و آتش به آب خاموش نکنم، مبادا آسیبی به پریان وارد آید و در قصد هلاک من سعی کنند و هر چه خواهم خیال خویش را به مقامی دیگر مشغول دارم و از منقول به معقول پردازم، ممکن نگردد و ندانم در این میان بر بی‌دانشی مادر غبطه خورم یا بر بی‌عقلی خویش.

مقصود این که طفل تا زمانی ناچار در کنار مادر تربیت شود و اگر مادر دانا باشد، تواند وی را چنان تربیت کند که اثری از جهل در او نماند. مشاهده می‌کنیم اطفال اروپاییان چون از کنار مادر کناره بگیرند، از اطفال دبستان زیادتر داند و از علوم متداوله به خوبی مطلع باشند. در صورتی که سن، تقاضای آن نکند. وقتی دختر پنج ساله از فرانسویان دیدم که به شیرینی کاغذ می‌نوشت تعجب کردم و از پدر وی پرسیدم که از طفل خردسال این همه دانش و کمال، بسی شگفت باشد، بلکه از خوارق عادات نماید.

خندید و گفت نه تنها نوشتن و خواندن داند و کتابت کردن تواند، اگر خواهی سخنی از جغرافی و مسئله‌ای از حساب از وی سوال فرما، تا قدر دانش و اندازه بینش وی بر تو معلوم گردد. خلاف ادب دانستم که در این باب در اعتراض باز کنم و سخنی بر خلاف وی گویم لیکن یقین داشتم که بزه‌گویی کند و از دخترک پرسیدم فلان مسئله حساب



چگونه حل شود و فلان شهر در کجای عالم واقع است؟
دختر نظر به جانب من کرده و بدون فکر و خیال جوابی معقول به وجهی که مطلوب
بوده بداد.

بی اختیار در برش کشیدم و رخسارش بوسیدم و پدرش را گفتم این همه کمال و
دانش و هنر و بینش چگونه طفلی را ممکن گردد که همه خلاف سوق طبیعت است و
خارق عادت؟

گفت: اطفال خردسال ما را تمام این مزیت موجود باشد زیرا چون زبان باز کنند
مادراهیشان بدان زبان لطف و مدارا که در میان مادر و فرزند جاری است، بدیشان هر چه
دانند بیاموزند و نگذارند روزگار طفل به بطالت و ایام حیاتش به عطالت گذرد.
با خود گفتم زهی خوشبختی و سعادت و فرقی و فضیلت که اطفال در کنار چنین
امهات تربیت شوند و در دامان چنین مادران پرورش یابند. اکنون لختی تامل کن و جواب
را از روی انصاف بده؛ اگر نسوان ما مانند زنهای شرقیین در عالم ادبیات با ما شریک و
سهیم باشند چه کارهای بزرگ که از پیش نبریم و چه ترقیاتی که در عالم نکنیم و اینک
ناقص گذاشتن عضوی، عضو دیگر نیز معلول ماند و اگر زمانی چنین گذرد همه روزگار
شاعری سپری گردد و پیک سعادت سفری و...

گفتم ای یار عزیز سخت غیوری و از ابنای وطن رنجور. دلگیر مباش و سینه مخراش.
آنچه گفتمی ترهات و آنچه خواندی خرافات بود. نه این بازار را رونقی پدیدار و نه آن
کالا را احدی خریدار. ابنای وطن ما، این گونه مواعظ را هرگز نپذیرند و بلکه بر گوینده
آن تمسخر کرده و همه خرده گیرند و گویند قائل این مقال را اسرار مونس و رفیق و جام
باده انیس و شفیق بوده که این گونه سخن به لاطایل سروده خواهد نسوان ماخوی مردان
گیرند و عادت ددان پذیرند. خلقت زن از آن شد که اولاد آرد و مرد از آن تمتع برد. او
را عضوی دانسته غلط محض و محض غلط است و اگر در کارها زن را طرف مشورت
قرار دهیم ننگ و عاری عظیم باشد و بر مردان نزدیک و دیگر اگر زن عالمه شود طریق
جاودان بپیماید و از اطاعت مرد سر بیرون کشد، بهتر این است که از حیل سواد عاری و
بر عقلش جهل تاری باشد تا سر از اطاعت به در نکند و در هر سری، سر ننماید.
بخش دیگری از نظرات علی محمد خان کاشانی در مورد «زنان و نسوان ایرانی»،



چند ماه بعد و در اواسط سال ۱۳۱۸ قمری، هنگامی که او هفته نامه «پرورش» را منتشر می‌ساخت، در خلال نقد و بررسی کتاب «تربیت نسوان» بیان شد. در این مقام، کاشانی می‌نویسد:

«رساله‌ای است موسوم به تربیت نسوان که میرزا یوسف خان از کتاب (تحریرالمراه) عربی به فارسی ترجمه کرده و در این کتاب به دلیل و بینه، لزوم تربیت نسوان را رسانید. سعی ایشان مشکور باد.

تحریر این گونه کتب به عقیده من ملت را خیلی مقید است و اعتقاد من بر این است که تا دختران و پسران در تربیت شریک نباشند و نسوان و رجال به هم یک منوال رشد و نمو نکنند، ممکن نیست ملتی از ملل عالم به انتهای درجه ترقی نایل گردد. آمریکا امروز در تمدن بر اروپا سبقت گرفته و آنچه حکما سنجیده‌اند و به تجربه رسانیده‌اند (این است که) جهت سبقت همان است که در اروپا آن درجه که نسوان با مردان در آمریکا در کلیه امور مشارکت دارند، نیست. در صورتی که امروزه در اروپا دختر بی‌سواد پیدا نمی‌شود؛ جمعیت‌های متعدد برای نشر علوم و بسط فضایل و سد رذایل از نسوان در آمریکا تشکیل یافته و در هر امری از امور جمهور مداخلت کنند و این مزیت اندک اندک نسوان اروپا را به رشک انداختند، اول نسوان محترم لندن بر ضد مردان به شورش برخاستند و مجالس متعدد تشکیل دادند و به دیوان خانه عرایض متعدد پرانندند که به کدام مزیت باید مردان در مجالس عموم و خصوص صاحب کرسی مخصوص باشند و جماعت ما از آن محروم؟ اگر فضیلت انسانی به علم است ما را نیز حاصل است و اگر به جهد در عمل است، ما نیز توانیم چون سخن از در حقانیت بودعرایض ایشان در دیوان عدالت، مسموع افتاد و به آنچه مایل بودند، نایل گشتند.

زنان فرانسه شیرین تحریر می‌کنند، دو سال و نیم قبل جمعیت کرده رای بر این دادند که محض خود نمایی و طرفداری نوع، روزنامه یومیه احداث کنند که تمام عمله آن از حروف چین و مطبع و غیره از طبقه نسوان باشد و اعلان کردند در فلان روز، روزنامه نشر خواهد یافت، در روز موعود دختران کوچک بسته روزنامه را زیر بغل گرفتند و در پاریس فریاد می‌زدند که روزنامه فلان است و اکنون نیز آن روزنامه دایر و در غالب بلاد از خود خبرنگار مخصوص دارد.



غرض این است که حال، نسوان اروپا، خودشان دانسته‌اند که عضوی از اعضای بشریتند و مردان به حقوق ایشان دست‌اندازی کرده‌اند و ناچار باید به وسیله دیوان عدالت و اتحاد جنس، حق خویش استرداد دارند. لیکن زنان شرقی عموماً و مسلمین خصوصاً، هنوز در حکم بهایم‌اند و نمی‌دانند که حقی در عالم بشریت دارند، سپس بر آنهایی که هواخواه ترقیات وطن خود هستند لازم است کوشش کنند و به هر وسیله هست برای دختران مدارس گشایند و آن‌ها را تربیت کنند و نگذارند نخل وجودشان بی‌ثمر ماند که انسان دو عضو است: عضوی زن و عضوی مرد. تا عضو دیگر ناقص است، عضو اول کامل نگردد. من در عالم خودم خیلی طرفدار و هواخواه نسوانم و تربیت دختران را رکن اعظم ترقی هر ملت شمارم و در سال اول ثریا، مقاله مصاحبه از آن عنوان کردم که در تحت آن، حقوق نسوان را بنمایم و به ادله عقلی و نقلی لزوم تربیت آن را بگویم ولی رفته رفته قلم سرکشید و از مبحث اول خارج شده و در مطالبی لازم‌تر از آن بحث افتاد. امروز نهایت متأسفم که وقتم تنگ است و نمی‌توانم کتابی در این خصوص انشاء کنم و معایب و مفاسد بی‌تربیتی و بی‌علمی زنان را شرح دهم. امیدواریم میرزا یوسف خان ترجمه کتاب تحریر المرأة را تمام کرده و انتشار دهند که خدمت بزرگی به عالم معارف، خواهند بود.»

در یک جمع‌بندی کلی، آنچه که در خلال مقاله‌های نقل شده فوق می‌توان به عینه مشاهده کرد نگاه و نگرش تعلیمی و تربیتی به مقوله «زنان» در میان اندیشمندان، متفکران و فعالین عرصه مطبوعاتی و فرهنگی ایرانی در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۴ قمری است. بر اساس این دیدگاه و نگرش، آنچه که در مقوله زنان و عقب ماندگی آن‌ها، مشخص است فقدان تعلیم و تربیت به طور کلی و به ویژه تعلیم و تربیت بر اساس روش‌های جدید آن زمان است، پس برای جبران مافات می‌باید امکاناتی را ایجاد کرد که با استفاده از آن‌ها، این نقیصه در زنان جبران شود. در پیامد همین موضوع، ایجاد و رواج مدارس دخترانه در ایران تبلیغ می‌شد. البته در سال‌های بعد نیز ویژگی اصلی نگرش رایج به موضوع و مسئله نسوان در ایران، با توجه به رواج علم و تعلیم و تربیت در میان زنان و دختران بود در صفر ۱۳۲۵ قمری (فروردین ۱۳۸۶ ش) عریضه یکی از بانوان با علم، خطاب به آقای سیدمحمد مجتهد که در آن هنگام یکی از رهبران اصلی



انقلاب مشروطه محسوب می‌شد، در هفته نامه حکمت چاپ شد. آن «بانوی با علم» در ابتدای عریضه خود از وضعیت ایران سخن گفته و می‌نویسد: «امروز به برکت وجود علماء اعلام کثرالله امثالهم و سایر غیرتمندان، خصوصاً آن ذات شریف، کار ایرانیان رو به بهبودی گذاشته، خوش موقعی دست است که امراض ظاهری و باطنی این مملکت را به تدبیرات حکیمانه، قلع و قمع و از آنجا که دشمنان ما هوشیار بیدارکارند، ما می‌توانیم حدس بزنی که آخرین مهلت و واپسین فرصت ما است.»

بانوی عریضه نویس وظیفه «خداوندن حل و عقد و مدیران رتق و فتق امور» را تربیت نسوان عنوان کرده و می‌نویسد:

«پس بر خداوند حل و عقد و مدیران رتق و فتق امور واجب است که در این هنگام درخت سعادت ابدی در باغ مراد مفلت بنشانند و اساس ترقی و پیشرفت این مملکت را بر پایه‌ای استوار نهند و به تربیت نسوان بپردازند.»

بانوی ما در ادامه نامه‌اش به آقا سید محمد طباطبایی، دلایل خود را بر لزوم و ضرورت تربیت نسوان و زنان و دختران جهت پیشرفت جامعه، بیان می‌کند. او می‌نویسد:

«حکما و فلاسفه بر این مطلب براهین متعدده اقامه کرده‌اند و عرض آن‌ها در حضور مبارک دام ظلّه خلاف ادب و از قبیل حکمت به لقمان آموختن است، ولی برای این که گمان نفرمایند این کمینه چیزی به تقلید می‌گوید، به عرض یک دلیل جسارت ورزیده و استدعا می‌دارد. در هزار سال پیش دولت اسلام نخستین دولت متمدن روی زمین بود و مسلمین اولین ملت عالم و مسلمین عالم از اهل ایران بودند. در «اسپانیول» که نسبت به سایر نقاط اروپا نشر علم و اساس تقدم داشت به واسطه حکما و دانشمندان بخارایی علم و حکمت سرایت کرده و هنوز نام حکماء آن عهد را اروپاییان با احترام تمام می‌برند. پس چه شد که آن‌ها به علت علمی که از ما گرفتند، پیش افتادند، سهل است آن را تکمیل کرده، از آموزگاران خود درگذشتند و آن‌ها را محتاج به خود کردند. آیا می‌توان گفت اهل ایران باهوش طبیعی و احتیاج خداداد، احتیاج نوع را به ترویج علم و صنعت احساس نکردند؟ نه بلکه به واسطه این بود که آن‌ها زنده‌ای‌شان را ترغیب کردند و صفات حسنه از قبیل همت و غیرت و.. با شیر در عروق جای دادند و ملت ایران و اسلام زودتر از ملت ژاپن به اروپا مرآوده پیدا کردند، چرا مثل آن‌ها ترقیات عصری جدید را فرا نگرفتند و هر



کدام خواستند مملکت خود را اصلاح کنند پای ثبات‌شان لرزیده و کاری از پیش نبرند؟ همه به واسطه همین نکته است [که] زندهای فرنگی به واسطه علم، معنی هیئت اجتماعیه را می‌فهمند و می‌دانند که فرزندان خود را برای چه کار آماده کنند. زندهای مسلمان جز کینه‌ورزی با یکدیگر و تربیت کودکان به مقتضای سلیقه کج خود، چیز دیگر نمی‌دانند. این است فرزندان که از پستان آن مادرها شیرخورده مدبر عالم و اولادی که در دامان تربیت این‌ها پرورده شده، پست‌ترین امم می‌شوند.»

بانوی عریضه نویس ما پس از بیان دلایل خود بر اهمیت نقش زنان در تربیت فرزندان و مآلاً در ساختن جامعه بحث را به طرف نقد و بررسی وضعیت آن زمان ایران کشانده و می‌نویسد:

«وقتی که از آموزگاران و مربیان اولیه اطفال را تربیت نکنیم جوانان کاردان و پیران باتدبیر نخواهیم داشت و خودپرستی از مملکت ما رخت برنخواهد بست. یعنی می‌خواهم عرض کنم تا در این مملکت زن نباشد، مرد پیدا نخواهد شد و تا مرد پیدا نشود از عدم استقلال مملکت و بقای ملت ایمن نمی‌توانیم بود؛ سپس چنان‌چه بنای تعلیم مردان در این مملکت به واسطه حضرت مستطاب عالی محکم شود؛ چشم داشت آن است که اساس و تربیت نسوان نیز به دست حضرت عالی تأسیس شود.»

در انتهای عریضه به آقا سید محمد طباطبایی، بانوی نویسنده شرحی از فعالیت‌ها و اقدامات خود، ارائه می‌کند. او می‌نویسد:

«این کمینه با چند نفر دیگر که برای همین مطلب به تحصیل قدری از علوم جدیده کوشیده و خود را تا اندازه‌ای حاضر نموده، از کثرت انتظار، روزگار سخت می‌گذرانیم و از بیهوده وقت‌گذراندن به آستان مبارک حضرت عالی که امروزه قبله امید اهالی ایران است، پناه می‌آوریم و در اطاعت او امر متبوعه حضرت عالی حاضریم.»

پس از پایان نامه بانوی عریضه نویس، و در حاشیه آن از طرف هفته نامه «حکمت» چنین اظهار شده است:

«این گل گلستان ایران، این مایه ارجمندی ایرانیان، این بانوی بانوان، دیگر برای مادران مقاله که جوامع الکلام بایدش شمرد، جای فریض و تقریظ، تشویق و تعریض باقی نگذاشته است مگر این که عبارت خودش را دست‌آویز به استنهاض همم ابناء وطن



مقدس نموده و بگوییم «تا در ایران زن نباشد، مرد پیدا نخواهد شد» و تا مرد پیدا نشود از استقلال مملکت و بقای ملت ایمن نمی‌توانیم بود، والسلام».

اما «تعلیم و تربیت» و «آموزش و پرورش» تنها مقوله‌ای نبود که در مواجهه با وضعیت سنتی زنان ایرانی، می‌بایست به آنان توجه می‌شد. در اندازه‌ای کمتر و البته به تدریج، دو موضوع، برای حقوق اجتماعی زنان با مردان و سپس، با احتیاطی زیاد، مشارکت زنان در امور سیاسی، حق رأی و ... مطرح شد. در مقوله برابری حقوقی زن با مرد و یا در اصطلاح آن روزگار، نسوان با رجال، موضوع از پیچیدگی کمتری برخوردار بوده و مباحث مطرح شده پیرامون آن موضوع در مطبوعات فارسی زبان مصر، تنوع خوبی داشته و علاوه بر بیان چارچوب‌های نظری که عمدتاً بر روایات مذهبی و آیات قرآنی تکیه داشتند، موارد و مثال‌های متعددی از برابری حقوقی زنان با مردان در صدر اسلام، قبل از اسلام و قرن‌های سوم و چهارم هجری، ارائه می‌شد. علاوه بر آن‌ها، نمونه‌هایی از برابری حقوقی زن و مرد در کشورهای اروپایی و آمریکا، ذکر می‌شدند. اما مشکل اصلی در طرح موضوع برابری حقوق سیاسی زن و مرد مشارکت زنان در امور سیاسی بود. موضوعی که طرح آن نه در چارچوب نظری، بلکه تنها با پشتوانه آنچه که در کشورهای اروپایی و آمریکا اتفاق افتاده، مطرح می‌شد. در کنار آن، بیان نوعی تاریخ‌گرایی همراه با ناسیونالیسم شدید، نیز از جمله ویژگی‌های مقاله‌هایی است که در آن‌ها به نوعی موضوع برابری زن و مرد به ویژه در عرصه سیاست، مطرح شده است. در صفحه‌های گذشته، در خلال نقل قول‌هایی که از مقاله‌های چاپ شده در مطبوعات فارسی زبان مصر شد، اشاراتی به حق رای زنان در کشورهای اروپایی، حضور آن‌ها در مجالس قانونگذاری کشور خود و دیگر فعالیت‌های اجتماعی زنان در آن کشورها شد. یکی از زیباترین و مفصل‌ترین نوشته‌ها و مقاله‌های مذکور، متنی نمایش گونه با عنوان «خانواده حاجی نمدمال» است که در آخرین شماره‌های هفته نامه پرورش در سال ۱۳۱۸ قمری چاپ شد. در واقع متن نمایشی مزبور آخرین نوشته مهم علی محمد خان کاشانی در حیات مطبوعاتی‌اش است. در طی آن متن، کاشانی در ابتدا صراحتاً نظرات خود را در رابطه با مقوله زنان و عقب‌ماندگی وطن به دلیل عقب‌ماندگی زنان ایرانی، بیان می‌کند. زیبایی کار در تمثیلی است که در سرتاسر متن وجود دارد، «ایران دخت»، «دختر معصوم» و در حال مرگ، «وطن»، «وطن در حال



انحطاط و نابودی» در متن نمایشی مذکور در نهایت همه با هم یکی شده وطن چیزی جز ایران دخت نبوده و ایران دخت هم همان دختر در حال مرگ است که مادر و برادرش بر بالین او هستند. وطن و «سرزمین» موردنظر کاشانی، سرزمینی است که جزئی از آن در تاریخ قبل از اسلام، هستند. او از یک سو امام حسین و شهادت او و.. را در وصف وطن به کار می‌برد و از سویی دیگر از زبان یک دختر پارسی از دانشگاه طب از دوره قبل از اسلام و مآلاً عظمت و پیش قراولی ایرانیان در عرصه علم و فرهنگ در دنیای قبل از اسلام به دلیل برابری زنان و مردان، یاد می‌کند. «خانواده حاجی نمدمال» توصیفی زیبا و هنری از وضعیت زنان ایرانی و جلوه‌گاهی از اندیشه‌های رایج آن دوره در مورد زنان است. به همین دلیل جای دارد مروری بر متن کامل نمایش مزبور داشته باشیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی